

O افسر افشاری

چیزهای آشنا، به شناخت و احساس مجدد امور جهان روزانه، دعوت کند و به برنامه ریزی برای تغییر آن برانگیزد. او می‌خواهد طرحی دراندازد تا توانایی ادراک آینده را به گونه‌ای دیگر، یعنی به گونه‌ای که با شرایط و اوضاع واقعی متفاوت است، به مخاطب بدهد.

او با نفی گذشته آدم‌ها، آن‌ها را قادر می‌سازد تا آزادانه، برای تغییر آن چه هست، تصمیم بگیرند. او این کار را با خلق جهانی انتزاعی و تخیلی انجام می‌دهد. در واقع، نویسنده از دیدگاه روان شناختی، تخیل را به عنوان نیازی فراگیر و غیر قابل انکار که فارغ از سن، زمان و مکان است، تجویز می‌کند: «از فردا به دنبال کسی خواهیم گشت که بخواهد اسمش ساوینول باشد. اسم خیلی قشنگی است، هم برای زن‌ها مناسب است و هم برای مردها، هم به درد بچه‌های کوچک و بزرگ می‌خورد، هم به درد همه آدم‌هایی که دوست دارند چیزهای غیر واقعی را تجربه کنند.»

خیال‌پردازی و تخیل گرایی، در بچه‌هایی اطمینان بخش، برای رهایی موقت از مشکلات و پناه بردن به دنیای آرام خیالات و رؤیاهاست. در چنین موقعیتی است که انسان احساس نوعی آرامش نسبی می‌کند: «این اسم از دوستم به من رسیده، چون اسمی است که باید رد و بدل شود. او دو سال با آن سر کرد و بعد فکر کرد که دیگر بس است، چرا؟ چون به قول خودش، چیزی جز دردسر برایش نداشت...» و یا «...این آن سکوت و آرامشی که من امیدوار بودم به دست بیاورم، نبود، بلکه آرامش قبل از توفان بود.»

نویسنده این خیال‌پردازی را نتیجه تاثیر پذیری ساوینول از تلویزیون می‌داند. تصویر صفحه ۱۴ تمساحی را نشان می‌دهد که از تلویزیون بیرون می‌آید و در همین فصل کتاب است که آن حیوان عجیب، از تخم مرغ بیرون می‌آید.

ساوینول، اسمی عاریتی است که هرکسی می‌تواند داشته باشد. راوی داستان می‌گوید: «حالا دیگر اسم من ساوینول است. این اسم از دوستم به من رسیده، چون اسمی است که باید رد و بدل شود...»

روای داستان از این پس، ساوینول نام دارد. نویسنده با انتخاب راوی اول شخص مفرد، در واقع خواننده را مستقیم در تجربیاتش شرکت می‌دهد و از طرفی، هوشیارانه شناسنامه ساوینول را در هاله‌ای از ابهام نگه می‌دارد تا دست قهرمانش برای پذیرایی از دایناسور، کامپوگناتوس، باز باشد، چرا که برای پرورش خیال و خیال‌پردازی، فضای بدون مزاحم بستر مناسب‌تری خواهد بود. به گونه‌ای که مخاطب در عین برقراری رابطه‌ای صمیمی با ساوینول، نمی‌تواند

# گمنام - من کیستم؟

## اثری فلسفی برای بچه‌ها



- O عنوان کتاب: دایناسور من و باورهای من
- O نویسنده و تصویرگر: هانا یوهانسن
- O مترجم: شهره نور صالحی
- O ناشر: نشر چشمه، کتاب و نوشته
- O نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- O شماره گان: ۳۰۰۰ نسخه
- O تعداد صفحات: ۱۵۰ صفحه
- O بها: ۱۰۰۰ تومان

بحث می‌کند، نگاهی فلسفی به مسئله از خود بیگانگی انسان دارد.

انسان با اندیشیدن درباره چیزی و با آگاهی از آن، آن چیز را از خویشتن خویش متمایز می‌کند. نویسنده، ایجاد چنین تمایزی را از طریق خلق فضا یا فاصله گذاری، به تصویر می‌کشد. این فاصله یا شکاف که در نتیجه فاصله گرفتن از عالم پدید می‌آید، مقدمه آگاهی و به مثابه خلاء و یا عدمی است که در درون انسان پدید آمده است. خلائی که در درون اوست، به ناچار باید پر شود و هرگونه عمل یا اندیشه یا بودنی که او طرح آن را می‌ریزد، این خلاء را پر می‌کند.

به این ترتیب او شخصیت انتخابی و اختیاری «ساوینول» را بر می‌گزیند تا با توانا ساختن انسان به تخیل و تجسم آن چه موجود نیست، او را از جهانی که در آن است، جدا سازد. در واقع، نویسنده بر آن است مخاطب را از این طریق، یعنی با ایجاد فاصله بین او و

کتاب «دایناسور من و باورهای من» نوشته هانا یوهانسن، نویسنده آلمانی که جایزه آندرسن را نیز از آن خود کرده، به وسیله خانم شهره نور صالحی، به فارسی ترجمه شده است، تفسیر و تعبیر این کتاب، با توجه به لایه‌های فراوان معنایی آن، کاری مشکل و دشوار است، اما خوشبختانه تصاویر نمادین و زیبای تصویرگر آن، به حل این مشکل کمک شایانی می‌کند و می‌تواند با کلیدهای تصویری، به معانی متن دست یافت و یا حداقل بر آن مهر تایید نهاد. کیفیت زبان تصویری به کار گرفته شده، خطوط، شدت سایه و روشن، بافت، پویایی و حرکت، فرم، ریتم و تکرار، وحدت و یک پارچگی در عین تنوع، تصاویر بدون کادر، همه و همه معنای کلی اثر را تقویت و در آفرینش معنا، نقشی به سزا و تحسین‌انگیز دارند.

این کتاب که بر پایه احساس یا تفکری فلسفی بنا شده است و از آگاهی انسان و موقعیت او در این عالم



## سایونول هرکس و در هر سنی که هست، شخصیت مقاوم و در عین حال انعطاف پذیری دارد و خیلی زود، مشکلی به بزرگی دایناسور را به شیوه‌ای، منطقی، تحت کنترل در می‌آورد و در کنار آن به حیات اجتماعی‌اش ادامه می‌دهد

سایونول که می‌خواهد او را رام و تربیت کند. در واقع، مجادله‌ای بین سایونول و فکرش در جریان است. از مختصات زندگی معاصر، دگرگونی‌های سریعی است که در همه شئون اجتماعی رخ می‌دهد و از پیامدهای آن، می‌توان به ناتوانی انسان در تحلیل و ارزیابی رخدادها اشاره کرد. وقایع پیچیده، آن چنان به سرعت از راه می‌رسند که فرصتی برای تحلیل آن‌ها باقی نمی‌ماند. در این کتاب، دقیقاً همین سرعت اتفاقات و سردرگمی سایونول در تحلیل رویدادها را شاهدیم. در زمانی که تغییرات پرشتاب اجتماعی روی می‌دهد، هویت‌های جاافتاده از هم می‌پاشد. «خود» دوباره تعریف می‌شود و هویت تازه‌ای شکل می‌گیرد. سایونول در جواب گناتوس که می‌گوید «چه اسم مسخره‌ای! مطمئنی که اسمت اینه؟» می‌گوید: «البته که اسمم سایونوله. گرچه در حقیقت، زیاد مطمئن

تصویر صفحه ۸۵، دایناسور را در حالی که قلاده و زنجیری به گردن دارد، نشان می‌دهد. تصویر صفحه ۸۱ نیز دایناسوری را در همین حال نشان می‌دهد. و اگر به بافت تصویری دایناسور و محیطش دقت شود، بسیار تامل برانگیز خواهد بود. باتوجه به این که پشت جلد کتاب، دایناسور را معتقد به اصالت وجود معرفی می‌کند، آیا زدن قلاده به گردن گناتوس، ناقض جمله «انسان فاعل مختار است» نیست؟ نویسنده با سئوال‌های غافلگیرانه‌اش، کامپوگناتوس را به مغازه، موزه، قطار و به پارک می‌فرستد و با کمک او قوانین خشک و بی‌منطق را طرد می‌کند. قانون شکنی‌های مصلحتی و منفعتی را یادآور می‌شود. از کوتاه بینی سخن می‌گوید و سطح نازل دانش عمومی را به سخره می‌گیرد. صحت یافته‌ها و باورهای علمی را زیر سؤال می‌برد و انسان را در مورد برتری‌اش بر سایر موجودات و سرچشمه حیات و هستی‌اش، به شک می‌اندازد.

بحث و جدلی که درباره بودن یا نبودن، بین سایونول و گناتوس صورت می‌گیرد، بسیار تامل برانگیز و مناقشه‌انگیز است. سایونول می‌گوید: «حق با او بود. کار وقتی مشکل می‌شود که قرار باشد این چیزها واقعا به وجود بیایند. آدم می‌تواند خیلی چیزها را از خودش در بیاورد، به خصوص اگر آسمش سایونول باشد. آن وقت گناتوس خنده‌ای کرد و گفت: خودت هم وجود نداری، چون تو خودت رو هم تو فکر خودت ساختی. می‌بینی این قضیه به کجا کشیده؟ من نمی‌دانم خودم را اختراع کرده‌ام یا تصور می‌کنم که خودم را اختراع کرده‌ام به خودم گفتم: نگران نباش سایونول، تو وجود داری. اگر وجود نداشته‌ی، نمی‌توانستی این جا بایستی و به ابرها نگاه کنی و شک کنی که وجود داری یا نه» و یا «چه خوب! اما سایونول یک چیزی هست که من از سر در نمی‌آورم. فقط حیوون‌هایی که از بین نرفتن، وجود دارن یا اون‌هایی هم که از بین رفتن، هنوز هستن؟»

تمام این مکالمات و گفت و گوهای سایونول و گناتوس، حاکی از آن است که این مجادله بین دو وجود صورت می‌گیرد، یعنی گناتوس که معتقد به اصالت وجود است با برداشت‌ها و عقاید خاص خودش و

صورتی برایش مجسم کند. چنین وضعیتی شاید دال بر این باشد که نویسنده می‌خواهد سایونول، نماد انسان تنهای امروز باشد و یا این که مخاطب بتواند به راحتی خود را سایونول احساس کند.

مخاطب راوی، یکی سایونول است و دومی جمعی که راوی، داستان را برای آن‌ها تعریف می‌کند و دیگری دایناسور است. راوی داستان، گاهی خود را سایونول احساس می‌کند و گاهی دایناسور. «به خودم گفتم: سایونول تو باید زبان او را یاد بگیری»، «به دوستم زنگ زدم، چون در این شرایط تنها با او می‌توانستم حرف بزنم. هرچه بود، او حدوداً می‌دانست من راجع به چی صحبت می‌کنم. شاید او می‌توانست به من بگوید که من خودم هستم یا یک دایناسور. در همان لحظه، کامپوگناتوس که سعی می‌کرد گوشی را از دست من بگیرد، جیر جیر کنان گفت: سایونول چی کار می‌کنی؟ از این کارش خیلی خوشم آمد، چون باعث شد بفهمم که دایناسور اوست نه من.»

دایناسور که ساخته ذهن سایونول است، کم‌ترین تصویری از این جهان در ذهن ندارد و به سرزمینی ناشناخته و جهانی بیگانه پا می‌گذارد که نه او به آن تعلق دارد و نه این جهان ناآشنا، پذیرای اوست. او به طور ناخودآگاه از تخم مرغ عید پاک بیرون می‌آید، یعنی امری ناممکن. کامپوگناتوس یا همان دایناسور خیالی سایونول، موجود غیر ممکن است که به طور اتفاقی به این دنیا پا گذاشته است و سایونول می‌کوشد برحسب فکر و ذهنیت خود و قوانین و ارزش‌های جامعه خودش، او را بار بیاورد و برخلاف سایونول که شناسنامه مشخصی ندارد، کامپوگناتوس گونه‌اش مشخص است و حضوری شفاف و پر سر و صدا دارد. او حرفه شوخ و کنجکاو است و نویسنده، به جبران جنه کوچک و بی دفاعش، او را به سلاح برنده واژه‌ها مسلح کرده است. او همیشه و در همه حال، چیزی برای خوردن طلب می‌کند و برای چشیدن ولعی خاص دارد. شاید این ولعی باشد که انسان برای تجربه اندوختن و دانستن و فهمیدن دارد.

سایونول هرکس و در هر سنی که هست، شخصیت مقاوم و در عین حال انعطاف پذیری دارد و خیلی زود، مشکلی به بزرگی دایناسور را به شیوه‌ای، منطقی، تحت کنترل در می‌آورد و در کنار آن به حیات اجتماعی‌اش ادامه می‌دهد. او نمی‌تواند قوانین دست و پاگیر و روابط و مناسبات و ارزش‌های اجتماعی را زیر پا بگذارد و این جاست که سایونول، علی‌رغم میل باطنی‌اش، حتی برگردن خیال خود هم قلاده می‌زند: «به خودم گفتم: سایونول این موضوع را بزرگ نکن. او می‌تونه همراه تو بیاد». «وانمود می‌کنم که اون یک سگه. این طوری توجه کسی رو جلب نمی‌کنه، اما برای این کار احتیاج به زنجیر و قلاده داره» و یا «یا قلاده می‌بندی یا خونه می‌مونی» و یا «... زنجیرش را در دست گرفته بودم که فاصله کمی بین دست من و گردن او باشد.»



## نویسنده با انتخاب راوی اول شخص مفرد، درواقع خواننده را مستقیم در تجربیاتش شرکت می‌دهد و از طرفی، هوشیارانه شناسنامهٔ ساوینول را در هاله‌ای از ابهام نگه می‌دارد تا دست قهرمانش برای پذیرایی از دایناسور، کامپوگناتوس، باز باشد، چرا که برای پرورش خیال و خیال‌پردازی، فضای بدون مزاحم بستر مناسب‌تری خواهد بود

نودم. هنوز هم به این اسم عادت نکرده بودم. آن طور که معمولاً اسم‌های قدیمی‌جا می‌افتند، این اسم برایم جا نیفتاده بود. «دگرگونی‌های سریع، مجال اندیشیدن را از انسان سلب می‌کند و فرصتی ایجاد نمی‌شود تا هویت جدیدش را جذب و درونی کند. ساوینول در آخرین صفحه کتاب می‌گوید: «... جدا شدن از این اسم برایم مشکل است، مخصوصاً حالا که احساس می‌کنم بالاخره آن طور که باید در من جا افتاده است، اما چاره‌ای نیست.»

دکتر راجا سینگ یکی از کارشناسان سازمان یونسکو، در این زمینه می‌نویسد: «... دو نوع تغییر عمده وجود دارد. یکی تغییر در جهان اشیاست، جهان برون، علوم و فن آوری و... و نوع دیگر تغییر، برگرد محور وجود انسان، به صورت فردی یا گروهی به وقوع می‌پیوندد. این دو جهان، مجزای از یکدیگر وجود دارند،

اما در نقاطی هم بر روی هم قرار می‌گیرند و در هر صورت، سمت و سرعت حرکت آن‌ها مشابه نیست. این که چه چیزی تغییر می‌پذیرد و چه چیزی باید استمرار داشته باشد و چه چیز حتی با وجود تغییر تداوم می‌یابد، این موضوعاتی هستند که باید مورد بررسی و داوری قرار گیرند.» همزمان با این تغییرات پرشتاب اجتماعی، علمی و اقتصادی است که باید «خود» دوباره تعریف شود. اضطراب و تشویش مداوم در زندگی مدرن امروز، خلاء آرمانی، خمودی، سستی و بی تفاوتی و سرانجام از دست دادن انگیزهٔ زندگی، موجب قطع پیوندهای فرد با سرچشمهٔ حیات و به عبارتی دیگر، زمینه ساز گسستگی هویت می‌شود.

نویسنده این کتاب، می‌خواهد با دیدی طنز آلود، باورهای انسان خود باختهٔ عصر حاضر را به سخره بگیرد تا خود دروغین او را در برابر چشمانش به نمایش در آورد و چهرهٔ مسخ شدهٔ انسان امروز را به ترسیم کشد. ترسیم چهرهٔ تنهای رها شده‌ای در این دنیا که به همراهی نیاز دارد تا مخاطب ناگفته‌هایش باشد، ناگفتنی‌هایی که چشم حریص مخاطب را به دنبال خود می‌کشد. شاید هم ترسیم تنهایی یک وجود حصولی، در قبال خطر یک وجود حضوری باشد. او می‌خواهد با برداشتی فلسفی، تعدد شخصیتی انسان را

که قربانی تکنولوژی و فزاینده‌های آن است، لو دهد تا پیش ساخته‌های فکری و مادی تمدن بشری را که روح و روان او را به قبضه درآورده، متلاشی کند. نقل روز به روز اضطراب انسان (آینده علم و جهان و سرنوشتش)، پرتاب‌شدگی ناخواستهٔ انسان در این جهان، دلهره و اضطراب و دید نامیدانهٔ روابط انسانی را بازگو می‌کند. ساوینول، نماد انسانی بی هویت و سرگشتهٔ امروز است که در پی خودشناسی و کشف گوهر ناشناختهٔ خویش، در صدد انسجام بخشیدن به یافته‌های پراکندهٔ خودش در طی زمان‌های متوالی و در پی افزایش اطلاعاتی دربارهٔ خویش است. توجه او به موضوع زمان، از جمله گذشته و آینده است، عواقب گذشته گرای افراطی و آینده گرایی نامعقول، به نحو مطلوبی باید برای او مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در حقیقت نگاه متعادل به زمان، منوط به این است که

انسان بداند باید در زمان حال زندگی کند و نیم نگاهی هم به گذشته داشته باشد و برای آینده نیز طرح و برنامهٔ مناسبی تنظیم کند. در این کتاب، ساوینول گاهی درگیر گذشته و گاهی هم نگران آینده است. برنامهٔ زندگی‌اش به او تحمیل می‌شود و از خود برنامه‌ای ندارد. جهان تکنولوژی، برای او به جای اصالت، بردگی فکری را به ارمان آورده است. او در این جهان، بازیچهٔ ماده بی شعور و از خود بیگانه است. نمی‌داند کیست و در این دنیا چه نقشی ایفا می‌کند.

این که هانا یوهانس، دایناسور را به میهمانی ساوینول آورده، نوعی عادت شکنی است، اما دایناسور را بر می‌گزیند تا عظمت فکر و اندیشهٔ انسان را به نمایش بگذارد. البته، اندیشه‌ای که با تمام قدرت و صلابتش شکست خورده و منقرض شده است. انسانی که اقتدار گذشته‌اش را به یک می‌کشد، ولی از خود بیگانه است. همین مفاخر و افتخاراتش او را به بازی گرفته و من واقعی‌اش را با این که مهر آزادی بر پیشانی دارد، از او سلب کرده و به اسارت و بندگی کشانده است. او با نوشتن این کتاب و ترغیب مخاطبانش به پاکداشتن به دنیای ساوینول، می‌خواهد وجود حقیقی انسان را که در زیر وجود مجازی‌اش مدفون و مجهول مانده و اکنون در زیر پوسته‌ای از شخصیت دروغین و بیگانه مدفون قربانی است، بیدار کند.

سرانجام غیر منتظرهٔ همهٔ اضطراب‌ها، ترس‌ها و تردیدها آرامشی است که دردل تسلیم نهفته است: رسیدن به یک یاس شیرین، نوعی بی تفاوتی خوشایند و دلپذیر که راز آن پشت واژهٔ ساوینول پنهان شده است. سؤال‌ها و دغدغه‌های بودن و نبودن و ماندن، نه وحشت از دست دادن و نه اشتیاق به دست آوردن. بحران زندگی امروز، شک و تردید و گریز است.

کلام آخر آن که زندگی طنز تلخی است. جستن و جستن و کم‌تر یافتن، اما آن چه راوی داستان یافته، حقیقت است یا مجاز؟ معنای آن برحسب زمان و مخاطبانش، متنوع می‌یابد. مخاطبی که در پی فهم و تفسیر گوهر وجودی خویش است و دغدغهٔ فهم، آگاهی و تفسیر دارد، موجودی محدود و تاریخی است. بنابراین، هیچ‌گاه نمی‌تواند به عینیت مطلق برسد.

### منابع:

- ۱- سارتر، ژان پل، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمهٔ مصطفی رحیمی
- ۲- وارنوک، مری: اگزیستانسیالیسم و اخلاق، ترجمهٔ مسعود علیا
- ۳- سارتر، ژان پل: ادبیات چیست
- ۴- آموزش و پرورش برای آینده، متن سخنرانی کارشناسان یونسکو، ص ۱۵ و ۱۴
- ۵- هانتینگتون، ساموئل: آموزش و پرورش برای آینده، ص ۳ و ۱۵۲
- ۶- شرفی، محمدرضا: بحران هویت
- ۷- کتاب ماه ادبیات فلسفه، ۶۲
- ۸- کتاب ماه ادبیات فلسفه، ۵۸